

زمین سوخته

احمد محمود



انتشارات معین

روزهای آخر تابستان است. خواب بعد از ظهر سنگینم کرده است. شرحی هنوز مثل بختک رو شهر افتاده است و نفس را سنگین می‌کند. کولر را خاموش می‌کنم و از اتاق می‌زنم بیرون. آفتاب از دیوار کشیده است بالا. صابر، کنار حوض، رو جدول حاشیه باغچه نشسته است و چای می‌خورد. مینا، شیلنگ را گرفته است و دارد اطلسی‌ها را آب می‌دهد. بوی خوش گل‌های اطلسی، تمام حیاط را پر کرده است. چمباتمه می‌زنم لب حوض و دو کف آب می‌زنم به صورتم. صدای مادر را می‌شنوم. تو ایوان، نشسته است پای سماور

– چای می‌خوری؟

– تو لیوان بریز مادر

مینا، شیلنگ را رها می‌کند تو باغچه و لیوان چای را از دست مادر می‌گیرد و می‌دهد به دستم. گنجشکها تو شاخ و برگ انبوه درخت کنار که وسط حیاط است سروصدا راه انداخته‌اند. عصر که می‌شود، گنجشکها، دسته‌دسته هجوم می‌آورند به درخت کنار و غروب که می‌شود، درخت کنار از گنجشک سیاهی می‌زند. چای را مزه‌مزه می‌کنم. حواسم به ماهیهای قرمز حوض است که صدای صابر را می‌شنوم

– امروز خیلی خوابیدی

چهار ساعت خوابیده بودم. ساعت شش بعد از ظهر است.

مینا، برگهای قرمز گل کاغذی را و برگهای سبز و زرد درخت کنار را جارو می‌کند و بعد، دوباره شیلنگ را برمی‌دارد و کف حیاط را می‌شوید. شاخه‌های گسترده گل کاغذی، سرتاسر دیوار شرقی خانه را پوشانده است. گل‌های کاغذی، لابلای برگهای قصبلی‌رنگ، انگار که می‌درخشند.

آفتاب از لب بام بالا می‌کشد. شاهد از در خانه می‌آید تو. روزنامه را تا

کرده است و زده است زیر بغلش

– چه خبر؟

شاهد روزنامه را به طرفم دراز می‌کند و می‌گوید

– انگار که تو مرز یه خبرانی هست

روزنامه را از دستش می‌گیرم. صابر بلند می‌شود و می‌آید به طرفم.

شاهد می‌رود لب ایوان چندک می‌زند که چای بخورد. تو صفحه دوم روزنامه

یک خبر چندسطری هست که تانکهای عراقی، تو مرز ایران مستقر شده‌اند.

صابر، خبر را که می‌بیند صدایش درمی‌آید

– خو، اگه ئی راست باشه په چرا هیچکه هیچی نمیگه؟

چشمم را از روزنامه می‌گیرم و نگاهش می‌کنم و می‌پرسم

– کی، چی باید بگه؟

به پیشانی بلندش چین می‌افتد و می‌گوید

– دولت، رئیس دولت، رئیس جمهور... نمیدونم، مسئولین مملکتی

– اینا چی باید بگن؟

صابر، روزنامه را از دستم می‌گیرد و می‌گوید

– آدم که مته کبک سرش را تو برف نباید بکنه... الان ده - پونزده روز

بیشتره که ئی شایعه هست!

شاهد لیوان چای را بدست می‌گیرد و از لب ایوان بلند می‌شود و

همچنانکه می‌آید بطرفمان، می‌گوید

– همچین شایعه‌م نیست. حالا دیگه همه میدونن که عراق تو مرز داره یه

کارائی میکنه... همه میدونن الا دولت!

مینا که جازو بدست ایستاده است کنار صابر و به روزنامه نگاه می‌کند،

می‌گوید

– یعنی که جرئت حمله‌م داره؟

شاهد چانه پهن و استخوانی‌اش را می‌خارد و می‌گوید

– یه وقت دیدی حمله کرد. تو ئی آشفتگی که ما داریم، جرئت

نمیخواد!... یه کم بی‌شرفی میخواد!

صابر، روزنامه را تا می‌کند و می‌دهدش به دست شاهد و می‌گوید

– اصلاً اگر خوب فکر کنی، می‌بینی که وقت حمله عراق همین حالا است

مینا می‌گوید

– همین حالا؟... واسه چی؟

صابر، نگاه آرامش را برمی‌گرداند بطرف مینا و می‌گوید

– برا درهم شکستن انقلاب... برا ساقط کردن حکومت. اگر حمله کنه

تمام خوزستان دم تیغه. خوزستان!... یعنی سرزمین نفت!

مادر، از کنار سماور بلند می‌شود و می‌آید لب حوض تا برای نماز

مغرب و عشا وضو بگیرد. شاهد لیوان خالی را می‌گذارد لب جدول باغچه و

می‌گوید

– این یکی را کور خوندن!

می‌روم تو اتاق تا لباس بپوشم و از خانه بزنم بیرون. با بچه‌ها قرار دارم که

بروم باشگاه شام بخورم. انگار حال و حوصله باشگاه رفتن را ندارم. فکر

می‌کنم که به جای باشگاه بروم پیش محمد سلمانی، سرم را اصلاح کنم و

بعده، تک و تنها، یک ساعتی قدم بزنم و موقع پخش اخبار برگردم خانه.

آفتاب از لب بام پریده است. چراغ خیابانها روشن شده است. نانوائی

خلوت است. مجید شیربرنجی، کنار دیگ بزرگ شیربرنج، رو سنگفرش

مقابل نانوائی نشسته است و مگس می‌پراند. نرمة بادی از کارون می‌آید و

شرجی را پس می‌زند و هوا خنک می‌شود.

از مقابل دکان اسد دوچرخه‌ساز می‌گذرم. عموحیدر نشسته است دم

دکان اسد و دارد قلیان می‌کشد. برایم دست تکان می‌دهد و می‌گوید

– حالت چطوره؟

خوبم!

– چه خبر؟

– سلامتی!

دورتر، چند جوان، کنار پیاده‌رو ایستاده‌اند و باهم حرف می‌زنند. از

کنارشان می‌گذرم و حرفهایشان را نصفه نیمه می‌شنوم

– غلط میکنه عراق!

– ئی شعاره... حرفه!

– شعار نیست!

– وقتی حمله کردن اونوقت...

به بهانه گیراندن سیگار از راه رفتن باز می‌مانم تا بقیه حرف را بشنوم

– وقتی حمله کردن اونوقت باید دمبمونو بندازیم رو کولمون و در بریم و

دو دستی خوزستان را تحویل بدیم

– تو چقدر بدبینی!

– بدبینی نیست. بچه‌ها که از بستان او مدن می‌گن که حتی تانکهاشونو هم

دیدن